

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Martyrs

جانبازان

انجنیر محمد شفیع خالقی

۰۹ مارچ ۲۰۱۵

## شهید راه آزادی و انسانیت محمد اشرف خالقی



به یاد برادر گمشده و بی مزارم

هرشب ستاره ای به زمین میکشند و باز – این آسمان غمزده غرق ستاره هاست

**شهید محمد اشرف خالقی** فرزند محمد اسماعیل خالقی در یک خانواده بی بضاعت و روشنفکر در زمستان سال ۱۳۲۷ در گذر باران شهر کابل دیده به جهان گشود. دوره ابتدائی را در مکتب عنصری بلخی و دوره لیسسه را در لیسسه عالی نادریه به پایان رسانیده و بعد از فراغت از صنف دوازدهم، نظر به عشق و علاقه ای که به میهن و مردم ستمدیده اش داشت، شامل پوهنتون هوائی و مدافعه هوائی گردید و بالخذ دیپلوم به درجه عالی به سویه لیسانس فارغ و در بخش ها و شعبات قوماندانی عمومی قوای هوائی و مدافعه هوائی صادقانه ایفای وظیفه نمود. آخرین محل کارش قبل از دستگیری در قوماندانی اکمال کشف رادار و مدافعه هوائی واقع میدان هوائی خواجه رواش کابل بود که در آنجا منحصی محاسب ایفای وظیفه می نمود. او با وجود همه حق تلفی ها از سوی رژیم کودتای حزب دموکراتیک خلق الی رتبه تورنی ارتقاء یافت.

**اشرف شهید** از آوان کودکی عشق به مطالعه و آموزش داشت، او مانند هر انقلابی دیگری هیچ گاه صفا، صمیمیت و یکرنگی دوران کودکی را از دست نداد و به همه مهربان بود. او که خود زاده رنج و محنت بود و نابرابریها، تبعیض ها و محرومیت مردمش را از نزدیک شاهد بود و با گوشت و پوست خویش تمام مظالم اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی جامعه را لمس می کرد نمی توانست نسبت به سرنوشت آنها بی تفاوت بماند. به سفره خالی مردمش می اندیشید، به رنج و حرمان و به دستهای پینه بسته پدران و به کودکان و به استعدادهایی که هرگز مجال شگوفائی

نیافتند و ... او به همه اینها می اندیشید. او زاده جغرافیائی بود که در آن ستم سیاسی و اقتصادی با ستم فرهنگی بیداد می کرد. او به خوبی ضرورت تغییر انقلابی جامعه را درک می کرد و آماده بود تا با تمام نیرو و توان درین راه قدم بردارد. او به ماهیت کودتاچیان بی آرم و سیستم و نظامی که فرزندان این مرز و بوم را به غلامی و بردگی می کشاند آگاه بود و تحقق عملی آرمان و آرزوهای پاکش را و راه بیرون رفت را در مبارزه قاطع و بی امان به ضد ارتجاع و طبقه حاکم می دید. همین احساس او را به پیوستن به جریان چپ انقلابی کشانید تا به صورت متشکل مبارزاتش را به پیش ببرد. او از لحاظ فکری به مکتب انسانگرای مارکسیسم روی آورد و اعتقاد راسخ داشت که مارکسیسم- لنینیزم - اندیشه مائو تسه دون به عنوان سلاح بُرنده می تواند ریشه های همه انواع نابرابری، ستم، تبعیض و بهره کشی را در جامعه بخشکاند و بر ویرانه های جامعه طبقاتی، نظام عادلانه انسانی را اعمار نماید. او همیشه در صحبت هایش درحلقات و مجالس تأکید می نمود که از نظر آیدالیست ها و به خصوص اخوانی ها که همواره فناء فی الله را به خاطر تحمیق و به برده کشانیدن توده های محروم تبلیغ می نمودند، انقلابیون باید در آخرین تحلیل، فناء فی الخلق شوند. او درک علمی و عمیق از مبارزات مردمش داشت و در هر حرکتی با حکومت روبه رو می شد و در هر حوزه ای سعی می کرد تا پنجره ای را به سوی آزادی بگشاید.

او انسانی بود با خصوصیات حمیده و از تبارعیاران کابل قدیم؛ در بین مردم محل، اقارب و دوستان از محبوبیت خاصی برخوردار بود.

از آنجائی که منزل یکی از پیشکسوتان و پیشتازان نهضت و مبارزات روشنفکری در همسایگی منزل ما قرار داشت (فامیل محمودی فقید) و نظر به خصلت ذاتی مردم بومی شهر کهنه کابل همسایه ها معمولاً مانند اعضای یک فامیل بودند و همیشه در خیر و شر یک دیگر سهم فعال داشتند، در وقت خوشی با هم تجلیل و در وقت غم و مصیبت غم شریک یک دیگر می بودند. طوری که همه می دانیم فامیل محمودی فقید در دوران رژیم ظاهر شاه همیشه تحت پیگرد نیروهای استخباراتی دولت بود و اکثراً از طریق راه منزل ما به خاطر حفظ امنیت خود و سایر روشنفکران مانند: انجنیر عثمان، سیدال سخندان... استفاده می کردند. شادروان **اشرف** اکثراً با ایشان از نزدیک همکاری بود و زمینه ها و فرصت های خوبی را برای تدویر مجالس و دید و دید ها مساعد می ساخت و خود نیز درین جلسه ها فعالانه سهم داشت. او یکی از کادرهای فعال و پیشتاز سازمان جوانان مترقی افغانستان (به زبان عوام شعله جاوید) بود.

شادروان **اشرف** متأهل بود و ثمره ازدواجش دو پسر و یک دختر می باشد که در وقت دستگیری توسط فاشیست های «حزب خپ»-«خلق»- پرچم- پسر بزرگش شش بهار زندگی را سپری نموده و دخترک کوچکش صرف سه ماه داشت که از مهر پدیری برای همیشه محروم گشتند و داغ نبود پدر در روان شان جاودانه حک گردید.

**اشرف شهید** در کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به خاطر عدم همکاری با کودتاچیان خلقی و پرچمی به نفع سردار دیوانه شکنجه های زیادی را متقبل شده بود. در کودتای ۲۶ سرطان خودم شاهد وقایع آن بودم که **اشرف شهید** قرار صحبت هائی که برای ما و سایر همزمانش می نمود جریان کودتا را دقیقاً نظر به روابط وسیع که در اردو داشت می فهمید و بارها از اوشان تقاضای همکاری صورت گرفته بود که با قاطعیت آن را رد نموده بود. او در همان شب کودتا حین برگشت از وظیفه از "وقوع یک حادثه نامیمون" خبرداد. همان بود که واقعاً نیمه های شب کودتا صورت گرفت. او در فردای کودتا در حالی که هیچ علاقه ای برای رفتن به وظیفه را نداشت، حوالی ساعت ۹ صبح جبراً توسط موتر جیب روسی از منزل به محل فرماندهی کودتا واقع چهارراهی پشتونستان برده شد و در کمیته ای که مسؤلیت پخش و نشر اعلامیه ها و فرامین سردار دیوانه را داشت به خاطر فعال ساختن و استفاده از

سیستم مخابره توظیف شد. این کمیته متشکل از عبدالحمید محتاط که در رژیم داوود وزیرمخابرات شد، پاچاگل وفادار از جمله صاحب منصبان کودتای عضو کمیته مرکزی «حزب خپ» که بعداً به مقام وزارت سراحادات رسید،... او برای چندین روز در محل باقی ماند. بعد از گذشت چند هفته در حالی که عبدالحمید محتاط به حیث وزیرمخابرات و پاچاگل وفادار به حیث وزیر سرحادات تعیین گردیدند، تلاشهای زیاد صورت گرفت تا او را با وعده و وعید ها از جمله وعده پُست بالا در وزارت مخابرات تطمیع نمایند، اما با شناختی که از ماهیت کودتا و کودتایان داشت، تمامی وعده ها را قاطعانه رد نمود.

او بعداً از سوی دستگاه های اطلاعاتی و جاسوسی دولت به مشکلات زیادی مواجه شد. خانه تلاشی کردند، تحت تعقیب مداوم قرار گرفتن ها، تبدیلی های جبری و سلب ارتقاء از رتبه (ترفیغ) طبق قانون که حق مسلمش بود. زندگی اش برهم خورده بود گاهی مخفی می شد گاهی علنی و همیشه تحت تعقیب قرار داشت. بعد از سپری شدن چند سال دوباره به قوماندانی اكمال کشف رادار و مدافعه هوایی واقع میدان هوایی خواجه رواش کابل به صفت محاسب تبدیل و به وظیفه و کار خستگی ناپذیر خویش در بین منسوبین اردو الی ۲۱ حوت سال ۱۳۵۷ ادامه داد. او در محل کارش با بحث ها و تحلیل های علمی توانسته بود که ماهیت رژیم کودتا را در میان همکارانش افشاء نماید. او توانسته بود تا ازین طریق موقف سیاسی و اجتماعی اش را در محیط کار بین همکارانش تثبیت نموده و از اعتماد، احترام، حرمت و محبوبیت خاصی برخوردار شود. در یک بحث سیاسی که با عبدالحق صمدی آمر دفترش در رژیم کودتای داوود (عبدالحق صمدی اجنت کی-جی-بی و از جمله کادر های برجسته «حزب خپ» بود که در زمان حاکمیت این حزب به صفت رئیس خاد نظامی ایفای وظیفه می نمود و از جمله کسانی است که در دستگیری و مفقودی **اشرف شهید** دست داشت.) روی کودتای سردار دیوانه بحث داشت و بر رسم اعتراض عکس سردار را از دیوار اتاق کارش پائین کشید، به جرم این عملش برای مدتی از وظیفه سبکدوش و به احتیاط سوق داده شد.

**اشرف شهید** با داشتن روابط وسیع و درک عمیقی که از وضعیت اردو و جامعه داشت، اوضاع و تحولات جامعه را شدیداً تحت نظر داشت و همیشه آن را دنبال می کرد. وقتی که سردار دیوانه در رأس یک هیأت عالی رتبه دولتی به خاطر کسب اعتماد غرب و جذب کمک های مالی عربستان سعودی بنا بر چرخش سیاسی گسستن از روس و پیوستن به غرب، به عربستان سعودی سفر نمود، در جریان سفر قبل از برگشت به وزارت دفاع هدایت داد که الی برگشت وی به کابل (مدت ۷۲ ساعت) تمامی حسابات و مقروضات افغانستان از شوروی را معلوم نمایند. چون **اشرف شهید** به صفت محاسب ایفای وظیفه می نمود، از مقامات بالائی وزارت برایشان هدایت داده شد تا در مورد اجراءات عاجل نمایند. **اشرف شهید** با درک سیاسی و شناختی که از رژیم کودتا داشت، این موضوع را به شکل بسیار علمی توضیح می داد که زیر کاسه نیم کاسه است و به زودی روسها در افغانستان دست به یک سلسله تغییرات می زنند. اشاره وی به خریداری و جذب صاحب منصبان اردو توسط جناح های خلق و پرچم بود و می گفت که در اردو نیروهای مزدور روسی در پی جلب و جذب هستند و شاید در همین نزدیکی ها کودتای دیگری را به همکاری مشاوران روسی به راه بیندازند. از جانب دیگر یک اجنت شناخته شده روسی به نام دگروال قادر که سمت قومندان عمومی قوای هوایی را به عهده داشت، نیز در ترکیب هیأت که با سردار دیوانه به عربستان رفته بود شامل بود و تمام گزارشات سفر عربستان را برای بادران روسی خویش فرستاده بود. روس ها بالاخره کودتای ننگین هفت ثور ۱۳۵۷ را به کمک و همکاری مزدوران فروخته شده شان طرح و به منصه اجراء درآوردند. در آنوقت تمام نیروها و جریانات چپ و دموکرات در یک حالت تشنت و پراگندگی به سر می بردند. دسته ها، گروپ ها، و محافلی که به نحوی ریشه آنها به سازمان جوانان مترقی افغانستان پیوند داشت، به تکاپو افتادند و تحت یک جو

فشار و اختناق سیاسی قرار گرفتند و کمبود یک تشکیلات انقلابی و انسجام مبارزه مسلحانه جهت شرکت در جنگ خلق که به صورت خود جوش در مقابل رژیم کودتا شکل گرفته بود به یک امر ضروری و نیاز مبرم همه افشار و لایه های جامعه مبدل گردیده بود. تلاش همه نیروها در جهت ایجاد یک گردان واحد سیاسی - نظامی در مقابل رژیم دست نشانده روس متمرکز شده بود که **اشرف شهید** هم جزاین روند بود و درین عرصه شب و روز کار می کرد و آرام نداشت. او به عنوان چهره ای شناخته شده، به خصوص در بین اردو و قوای هوایی، به مشوره و هشدارهای مکرر دوستان و همزمانش مبنی بر احتمال خطر دستگیری و پناه بردن به زندگی مخفی توجه نکرد و آن را جدی نگرفت و با گفتن این که "من به جز وطنپرستی و خدمت به مردم کدام جرم دیگری ندارم، پس از چه باید هراس داشته باشم و این کثیف ها با من چه خواهند کرد" در حالی که این یک توهم و اشتباه جبران ناپذیری بود که نه تنها **اشرف شهید** را بلکه بیشترینه رهبران جنبش چپ و سایر جریانات سیاسی مخالف رژیم را به کام شکنجه و مرگ فرو برد..... بالاخره **اشرف شهید** در جریان پروسه تدارک و هماهنگی برای ایجاد تشکیلات واحد، پاسخگو به نیازمندی های عینی جامعه و مردم در حالی که روابط بسیار نزدیک با شهید مجید کلکانی، داکتر رحیم محمودی، داکتر هادی محمودی، قاضی ضیاء، رفیق محمودی، داکتر عبدالله محمودی، داوود سرمد، ضابط ضیاء هرات، تیمور مزار، عصمت مزار و... داشت، به تاریخ ۲۱ حوت ۱۳۵۷ حوالی ساعت ۲ بجه بعد از ظهر از دفتر کارش واقع میدان هوایی خواجه رواش، با حضور داشت دگروال خیرمحمد شیرزی توسط عمال استخبارات و نوکران روس که در رأس آنها دگروال نور محمد (ممشوربه چننه)، دگروال شهاب الدین و دگروال عبدالعلی از قندهار و... به دستور **(کی-جی-بی)** دستگیر و به صوب نامعلومی برده شد. امروز که ۳۶ سال از دستگیری اش می گذرد، هیچ نوع اطلاعی از وی در دست نیست، نه اسمش در کدام لیست اعلان شده از طرف دولت مزدور است و نه در کدام زندانی به ثبت رسیده است. خانم شهید اشرف عریضه ای عنوانی رئیس مخابرات وزارت دفاع ملی ترتیب و خواستار معلومات در رابطه مفقود شدن شوهرش شد. جنرال رفیع وزیر دفاع رژیم کودتای ثور، نظر خیرمحمد شیرزی که بعد از رهائی از زندان به صفت رئیس مخابرات وزارت دفاع گماشته شده بود، را تأیید کرد (شیرزی از جناح پرچم حین ربودن **شهید اشرف** حاضر صحنه بود و چند روز بعد خودش نیز توسط جناح خلق به زندان ده مزنگ کابل زندانی شد. شیرزی دریای عریضه نوشت: "ورقه عرض فوق.... در خصوص ذیلاً معلومات عرض می گردد: **محمد اشرف تورن که یک صاحب منصب لایق و ورزیده بود.** در زمانی که من به حیث امراکمال رادار و مخابرات در مدافعه هوایی وظیفه اجراء می کردم وی به حیث محاسب مخابرات این شعبه ایفائی وظیفه می نمود، نامبرده به تاریخ ۲۱ حوت سال ۱۳۵۷ در اوقات رسمی از بین شعبه در محضر خودم که در شعبه موجود بودم از طرف نورمحمد (ممشوربه نورک چننه)، شهاب الدین که در آنوقت در استخبارات مدافعه هوایی وظیفه داشت برده شد و تا زمانی که خودم زندانی شدم وی را ندیدم، زمانی که در زندان ده مزنگ به امر امین جلاذ انتقال داده شدیم، **اشرف تورن** را بعد از دو یوم نیز به زندان ده مزنگ آوردند و وی را نه تنها من دیدم بلکه تمام رفقای زندانی آنجا، مانند بهاء الدین جگرن، ابرهیم رزمی، پاچاگل.... و از موجودیت **اشرف تورن** در زندان ده مزنگ شاهد اند. و بعد از آن که همه را.... به دستور امین خاین..... شهید ساختند، **اشرف تورن** را نیز بعد از دو یوم از زندان ده مزنگ به جای نامعلومی بردند میدانم که وی را نیز مانند.... **سربه نیست ساختند.** گرچه **تورن** موصوف رفیق حزبی نبوده، اما روحیه وطن پرستی و شهادت داشت..... که شاهد این حقیقت شخص بهاء الدین نیز می باشد. ...

ناگفته نماند که وی را به تاریخ ۸ حمل سال ۱۳۵۸ از زندان ده مزنگ برده اند: ("



آخرین دیداری که با شهید اشرف داشتم، دقیقاً شب ۲۱ حوت بود که با هم تا نیمه های شب صحبت کردیم او بالاخره قبول کرد که فردا کلید سیف و بعضی اسناد دفتر را به یکی از همکارانش تسلیم کرده و بعد از آن وظیفه را ترک و در یکی از ولایات شمال نزد دوستان رفته، طور مخفی به کار و مبارزه خویش ادامه دهد. اما با دستگیر شدنش در حد یک رویای تحقق نیافته همیشه باقی ماند.

خبر دستگیری اشرف شهید (۲۱ حوت) چنان سخت و جانگداز بود که با شنیدنش، پدرم از حرف زدن باز ماند، پدری که آرزو، سرمایه و افتخارش جز تربیه و تقدیم فرزندان صادق، شجاع، وطنپرست و خدمتگار مردم به جامعه چیز دیگری نبود. او برای آخرین بار به تاریخ ۲۹ ثور سال ۱۳۶۱ قبل از این که چشم از جهان ببوشد، از عمق

دل و با صدای بلند فریاد زد: " اشرف بچیم کجا هستی، چرا نمی آید، صدایش کنید!"، نفسش خفه شد و جان داد. آری دوستان! اشرف شهید عاشقانه زندگی کرد و عاشقانه جان شیرینش را در راه تحقق آرمان رهائی ستمکشان میهنش فدا کرد و مصداق فناء فی الخلق بودنش را که همواره در لفظ برآن تأکید می کرد، در صحنه عمل به اثبات رسانید. روانش شاد و یادش گرامی باد.

باعرض حرمت

ا.ش.خ

حوت سال ۱۳۹۳

زمانیکه جناب مخبر سما بحیث امر امتحالات را دار و مجایره قوای مداامه عوائی خواسته روانی  
 ایجابی و شبیه سمودید . بتاريخ ۲۱ جوت ۱۳۵۲ ایستاد ۲ بجای روز در حالیکه شما و دیگر  
 رفقای شعبه حاضر بودید . شوهرم محمد التوفیق محمد اسمعیل تیرن توسط شخص مذکور  
 استخبارات مداامه عوائی از شعبه کشیده و بجای نام معلومین برده شدند .  
 از همان تاریخ تا کنون که مدت یکسال و هفت ماه میگذرد هر قدر که به استاد فرایند  
 متعدد خود ببقامات در صلاح مراجعه نمودم تا از موجود انسانی حاصل نمایم . بدینسان  
 یکدم نتیجه نرسیدم . لذا طوریکه برایم معلومات حاصل شده شوهرم برای مدتی چندی  
 بحسب ضرورت زندانی شده و برار معلوم جناب شخص شما نیز به تعلیق آن محسوس گذشت  
 زندانی شده بودید . برای اینکه این همه سرگردانی های پیوسته و بیپایانی قایل شده  
 خلاص شده باشم با چاره سما مراجعه کرده شما میمایم که اثر واقعا از موجود  
 معلومیاتی داشته باشید لکن از روز سوم و چهارم یعنی ایامنا و وجدانا برای  
 روشن شدن موضوع همکاری و معلومیاتی ارائه خواست فرمود . تا به رضائیس  
 یکدم نتیجه حاصل نگردیدم .

محمد التوفیق  
 محمد اسمعیل

شماره ۴۱۱۱ گرام وزارت مخایره و دفعه اول

درتوضیح فوق که عنوان اینجانب تقریر یافته در خصوص ذیل مسوولیت این  
 محترم  
 محترم شرف توری را یکبار مصفا لانی و وزیر بود . در زمانیکه من بحیث امر  
 ایجابی با داد و ستاد در عهد قضاوت و حیفه اصرا میکردم و آن بحیث امر  
 در آن عصر ایجابی و حیفه منمورد . تا بدین تاریخ ۲۱ جوت ۵۷ در اوقات رسمی  
 مذکور شعبه در حیفه خودم از در شعبه موجود بودم زیرا که نورنگه اشهر  
 (کتاب الایمان) را در آنوقت در اختیار داشتم و حیفه خودی و حیفه دولت هر دو  
 و تا زمانیکه خودم زندانی شدم و آن را ندیدم . زمانیکه در زندان در منزلت  
 اینجانب اطلاع از انتقال داد (مقدم) . شرف توری را بعد از دوپولم نیز  
 آوردند و او را با من تنها من دیدم بلکه تمام اطفال زندان آنجا مانند بچه ها  
 تکیه کردند . ایضا بعد از آن با چاق فلک و تکیه فلک و دیگر اطفالی ما که بعد از طرف  
 از موجودیت شرف توری در زندان در منزلت شاهد زند

و بعد از آنکه رفقای مبارز - دکتر رفیق خانی و مانند ضابطه کارکنان نیز  
ده هفتاد اشغال دارند و آنها را شهید نامیدند و صرف تواریخ را نیز  
بسیار دوپوم روز از تاریخ ده هفتاد سال نامعلوم نماند و بعد از آن روزی را  
نیز مانند سایر افعال شهید کردیم و بیست نامیدند.

در صورتی موصوف رفیق عزیزی نبوده، اما زوجه و فرزندی و نهایت

داشت و در رفقای اصولی هم دفاع میکرد و شاهد این حقیقت  
نسخه رفیق بهاء الدین نیز میباشد. موضوع افروخته و غیره با آن

طوری که در مورد لازم دانسته و هر دو در این خواهند فرمود  
تألیف نامه روزی که تاریخ ۸ عمل ۶۸ نژاد  
ده هفتاد برده اند.

در پیروزی است  
این خانه  
در و آل خردی است  
تاریخ

چهارم ۱۶/۲/۵۹  
بازگشت رفیق

این است که تفویض شد و در این خصوص احصاء حقوق که در آن روز  
تا آنکه در این روز در این روز

در پیروزی است  
در پیروزی است